

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه پنج طریق برای تعمیم ذکر می‌کنند؛ یعنی برای اینکه این حدیث عمومیت داشته باشد و هم شامل شبهات حکمیه شود و هم شبهات موضوعیه را در برگیرد، پنج راه ذکر می‌کند. از میان این پنج طریق دو طریق را در بحث گذشته بیان کردیم.

بررسی وجه دوم در کلام مرحوم اصفهانی برای تعمیم

یکی دیگر از وجوهی که ایشان ذکر می‌کنند، وجه دوم است. می‌فرمایند: از کلمه "ما" در "ما لا يعلمون" فعل را اراده می‌کنیم، اما فعل نه به عنوان خودش، نه به عنوان فعل خارجی، نه به عنوان مایع یا خمر، بلکه فعل بما آنّه حرام مراد است؛ که از این تعبیر می‌کنند به فعل اشتقاقی. يك معنای مشتقی را در نظر بگیریم و بگوییم الفعل الحرام مراد است؛ در این صورت، اگر فعل حرام مجهول شد، اعم است از اینکه به جهت شبهه حکمیه باشد یا به جهت شبهه موضوعیه. به عبارت دیگر، وقتی کلمه "ما" را خصوص فعل می‌گیریم با قطع نظر از عنوان حرام، انحصار به شبهه موضوعیه پیدا می‌کند؛ می‌گوییم رفع فعلی را که نمی‌دانید و این همان شبهه موضوعیه خارجی است. نمی‌دانیم این مایع خمر است یا خلّ؟ اگر "ما" را به خود فعل بدون عنوان حرام تفسیر کردیم، آن وقت حدیث منحصر در شبهه موضوعیه می‌شود؛ اما اگر گفتیم "ما" یعنی فعل اما بما آنّه حرام؛ یعنی رفع فعل حرامی که مجهول است؛ و در این صورت، اعم است از اینکه خود فعل را ندانید یا حرمت آن را ندانید.

اشکال اول مرحوم اصفهانی بر وجه دوم برای تعمیم

خود مرحوم اصفهانی دو اشکال به این وجه وارد کردند؛ اشکال اول این است که اگر "ما" در "ما لا يعلمون" را اینطور معنا کردیم، در "ما اضطرّوا إلیه" و "ما استکروهوا علیّه" آن را چطور معنا می‌کنید؟ می‌فرمایند موصول در "ما اضطرّوا إلیه" و "ما استکروهوا علیّه" خود فعل است، نه بما آنّه حرام. رفع فعلی که اضطرار به آن هست، نه آن حرامی که اضطراری به آن نیست؛ رفع فعلی که مکره بر آن هستی، نه آن حرامی که مکره بر آن هستید. ایشان این اشکال نقضی را بیان کرده‌اند که اگر "ما" در "ما لا يعلمون" را به فعل بما آنّه حرام بگیریم، در بقیه فقرات روایت چنین نیست و در بقیه فقرات، خود فعل مراد است لا بما آنّه حرام.

مناقشه استاد محترم در اشکال اول مرحوم اصفهانی

به نظر می‌رسد جواب این اشکال نقضی روشن است؛ و آن این که در "ما اضطرروا إلیه" هم هیمنطور است؛ یعنی اگر به فعل بما آنه حرام اضطرار پیدا کردید، حرمتش برداشته می‌شود. اگر بر فعل بما آنه حرام اکراه شد، حرمتش برداشته می‌شود؛ در بقیه هم می‌توان هیمنطور معنا کرد؛ و از این جهت فرقی نمی‌کند.

اشکال دوم مرحوم اصفهانی بر وجه دوم برای تعمیم

اشکال دوم : مرحوم اصفهانی می‌فرماید: خود مشتق در عالم خارج وجود ندارد؛ مشتقات خودشان وجودی ندارند؛ مثلاً عالم خودش بالذات وجود مابازایی ندارد؛ آنچه در عالم خارج هست، انسان است و یک مبدأ علم است که در این انسان موجود است؛ با قطع نظر از این دو - یعنی انسان و مبدأ علم - چیزی در عالم خارج به نام عالم نداریم. لذا، عالم یک عنوان اشتقاقی است و مشتق می‌شود از ذات به علاوه مبدأ.

مرحوم اصفهانی این نکته را در بحث مشتقات هم مطرح می‌کنند؛ ایشان می‌گویند: در اینجا اگر گفتیم مراد از موصول، فعل بما آنه حرام می‌باشد؛ این در عالم خارج وجودی ندارد؛ در عالم خارج یکی موضوع است که موجود است و یکی هم حکم است که عبارت از حرمت است؛ یکی خمر است و یکی هم حرمت است؛ این حرمت الخمر سبب شده که یک عنوان اشتقاقی به عنوان حرام بر خمر اطلاق کنیم. پس، خود عنوان مشتق، در عالم خارج وجودی ندارد؛ آن که موجود است، خمر و مبدأ - یعنی حرمت - است؛ که این مبدأ برای حرام است. آن وقت، جهل به اینها سبب جهل به عنوان اشتقاقی است؛ یعنی جهل به موضوع یا جهل به حرمت سبب می‌شوند بر اینکه نسبت به عنوان فعل حرام جهل پیدا کنیم؛ و الا خودش بالذات متعلق برای جهل قرار نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، اصفهانی می‌فرماید: چیزی که بالذات وجود ندارد، بالذات متعلق برای جهل قرار نمی‌گیرد. باید ببینیم آنچه که بالذات مجهول است چیست؛ آن که بالذات مجهول است، یا موضوع است یا مبدأ در این عنوان اشتقاقی؛ یا خمر یا خل بودن مایع مجهول است، و یا عنوان حرمت مجهول است.

ایشان این را به عنوان یک قاعده کلی بیان می‌کنند که چیزی که بالذات وجود ندارد، بالذات متعلق جهل قرار نمی‌گیرد؛ متعلق علم هم قرار نمی‌گیرد؛ علم و جهل به چیزی تعلق پیدا می‌کنند که بالذات موجود باشد. ایشان در ادامه مطلب را روشن‌تر می‌کنند که اینکه موضوع و مبدأ واسطه است برای جهل به آن عنوان اشتقاقی، یعنی "الجهل بالموضوع سبب للجهل بالعنوان الاشتقائي؛ الجهل بالمبدأ سبب للجهل بالعنوان الاشتقائي"؛ می‌فرماید: این سببیت و وساطت، وساطت در عروض است و وساطت در ثبوت نیست؛ یعنی حقیقتاً جهل به این عنوان اشتقاقی تعلق پیدا نمی‌کند. وقتی می‌گوییم جهل داریم فلان شخص عالم است یا نه؟ فلان فرد قادر است یا نه؟ حقیقتاً یا جهل به اصل وجود آن شخص دارید یا جهل به وجود مبدأ علم و قدرت در او دارید؛ خود عنوان عالم و قادر بالذات متعلق برای جهل قرار نمی‌گیرد؛ بالعرض متعلق برای جهل قرار می‌گیرد، و واسطه در عروضش جهل به موضوع یا جهل به مبدأ است.

آن وقت آنچه را که دنبالش هستند و می‌خواهند نتیجه بگیرند را می‌فرمایند که ما باشیم و روایت، روایت می‌گوید "رفع ما لا يعلمون" و این ظهور دارد آنچه که جهل بالذات به آن تعلق پیدا می‌کند نه آنچه که بالعرض به آن تعلق پیدا کند؛ "ما لا يعلمون" در روایت یعنی "الشيء الذي لا يعلمونه حقيقة لا ما لا يعلمونه عرضاً" این عبارت مرحوم اصفهانی یعنی روایت ظهور در مجهول بالذات دارد؛ اما شامل مجهول بالعرض نمی‌شود؛ و اگر ما بخواهیم روایت را به فعل به عنوان آنه حرام معنا کنیم، معنایش این است که بگوییم روایت شامل مجهول بالعرض هم بشود.

ماهیت بدون وجود که موجود نمی‌شود، اما همین ماهیتی که بدون وجود موجود نمی‌شود، با وجود تغایر دارد؛ یعنی اول باید وجود باشد تا شما ماهیت را از آن انتزاع کنید؛ و لذا، می‌گویند ماهیت حد وجودی یک شیء است. ماهیت به برکت وجود

موجود می‌شود؛ این را در فلسفه هم می‌گویند. شما وقتی می‌گویید "ماهیه الانسان موجودة" این استعمال، استعمال مجازی است؛ "الوجود موجود" استعمال حقیقی است؛ ماهیت به برکت این وجود موجود می‌شود؛ و لذا، می‌گویند وجود بر ماهیت به عروض موجود است؛ و وجود واسطه در عروض است برای وجود ماهیت؛ اینجا هم همینطور است. لذا، در خارج الآن دو چیز داریم که بگوییم این ماهیت است و این وجود است؛ می‌آییم اینجا را تفکیک می‌کنیم اعتباراً و عقلاً. در اینجا هم همینطور است؛ ما یک ذات داریم که مایع خارجی باشد و یک جعل اعتباری حرمت داریم برای این مایع؛ یک عنوان حرام داریم. اول مطلب هم ایشان گفتند خود این عنوان حرام، این عنوان اشتقاقی، یک وجود بالذات ندارد؛ وجودش انتزاع از موضوع - ذات - و مبدأ است. پس، آنچه مرحوم اصفهانی در اینجا بیان می‌کنند این است که مشتق وجود بالذات ندارد. چیزی که وجود بالذات ندارد، مجهول بالذات نیست و جهل به آن بالذات تعلق پیدا نمی‌کند. اگر جهل به آن تعلق پیدا کند، بالعرض تعلق پیدا می‌کند. روایت ظهور دارد در جهلی که بالذات به چیزی تعلق پیدا کند؛ "رفع ما لا يعلمون" ظهور در مجهولی دارد که جهل بالذات به آن تعلق پیدا می‌کند، اما جهل بالعرض را شامل نمی‌شود. این بیان مرحوم اصفهانی بود.

اشکال صاحب منتقی بر کلام مرحوم اصفهانی

صاحب منتقی نسبت به این اشکال دوّم مرحوم اصفهانی اشکالی دارند؛ و آن اینکه چه ملازمه‌ای وجود دارد که یک چیزی وجود بالذات نداشته باشد اما جهل و علم بالذات به آن تعلق پیدا کند؛ منافاتی ندارد که یک چیزی وجود بالعرض داشته باشد اما جهل، حقیقتاً به آن تعلق پیدا کند. فرمودند در تمام امور انتزاعیه همینطور است؛ در تمام امور انتزاعیه، جهل حقیقتاً به آنها تعلق پیدا می‌کند، همانطور که نفی و اثبات هم حقیقتاً به آنها تعلق پیدا می‌کند. به عنوان امکان مثال زدند که یک عنوان انتزاعی است؛ خود امکان چنین نیست که در عالم خارج وجود بالذات داشته باشد؛ یک عنوان عرضی و انتزاعی است؛ حال که عنوان انتزاعی است، جهل و علم حقیقتاً به آن تعلق پیدا می‌کند؛ و لذا، می‌فرمایند در فلسفه برای این عنوان برهان اقامه می‌شود و یا برای نفی بعضی از عناوین انتزاعیه برهان اقامه می‌کنند. پس، خلاصه جواب ایشان این است که منافاتی ندارد یک شیء وجود بالعرض داشته باشد اما مجهول بالعرض نباشد.

اشکال بر نظر صاحب منتقی

به نظر ما کلیّ این فرمایش صاحب منتقی درست است؛ یعنی منافاتی نیست بین این که یک چیزی وجود بالعرض داشته باشد اما جهل بالذات به آن تعلق پیدا کند. این درست است؛ لکن اگر منشأ جهل از ناحیه وجود باشد، دیگر نمی‌شود این جهل بالذات باشد. ما اگر گفتیم جهل به عنوان حرام منشأ جهل به موضوع است یا منشأ جهل به عنوان حرمت است، یعنی اگر منشأ جهل در موجود بالعرض، به جهل بالذات به یک شیء برگردد، لا محاله این جهل می‌شود جهل بالعرض. و در مانحن فیه همینطور است. در مانحن فیه مرحوم اصفهانی بیان کردند که جهل به حرام، یا برمی‌گردد به جهل به موضوع و یا جهل به عنوان حرمت برمی‌گردد و چیزی ماوراء اینها نیست. در چنین مواردی جهل حتماً جهل بالعرض می‌شود. بله، جایی وجود بالعرض داریم مثل فوقیت، جهلی که نسبت به آن پیدا می‌شود ممکن است جهل بالذات و حقیقی باشد؛ در اینجا چون منشأ غیر از این نیست می‌گوییم این جهل حقیقی است، اما اگر منشأ چیز دیگری باشد، این جهل می‌شود جهل بالعرض.

بررسی وجه سوّم تعمیم در کلام مرحوم اصفهانی و اشکال آن

وجه سوم در کلام اصفهانی این است که بگوییم از "ما" در "ما لا يعلمون" فعل را اراده کنیم؛ اما بگوییم "لا يعلمون" و جهل از

حيث اين كه جهل به نفس آن شيء است يا جهل به وصف آن شيء؟ اعم است. بگوئيم "ما لا يعلمون" يعني فعلي را كه نمي دانيد؛ حالا يعني بنفسي نمي دانيد خود آن فعل را؛ نمي دانيد اين فعل خلّ است يا خمر؟ و يا بوصفه و بحكمه آن را نمي دانيد. اينطور ذكر كنيم. ايشان بر اين وجه هم اشكال کرده و مي فرمايند:

اين بر خلاف ظاهر روايت است. ظاهر جهل در "ما لا يعلمون" ظهور در جهل به يك شيء بنفسي است؛ اگر بخواهيم بگوئيم جهل شامل جهل بوصفه هم مي شود، بر خلاف ظاهر روايت است. به عبارت ديگر، روايت مي گويد "الشيء الذي لا يعلمونه نفسه لا الشيء الذي لا يعلمونه حكمه" روايت ظهور در جهل نسبت به شيء دارد كه خودش را نمي دانيد، نه آن شيء را كه حكمش را نمي دانيد.

باقي مي ماند وجه و بيان پنجم كه يك مقداري هم دقيق است؛ اين را ديگر خود آقايان به حاشيه كفايه مرحوم اصفهاني مراجعه كنند؛ صاحب منتقي هم چهار اشكال بر آن وارد کرده است كه برخي از آن اشكالات وارد و برخي هم به نظر ما وارد نيست. غرض من از اين كه چند جلسه را به كلام مرحوم اصفهاني اختصاص داديم و آن را متعرض شدم اين بود كه ببينيد واقعاً يك حديث چند كلمه اي از لسان مبارك پيامبر(ص) صادر شده است و اين همه احتمالات در آن وجود دارد. حالا اينطور نيست كه بگوئيم تمام اين احتمالات را مرحوم اصفهاني ابداع کرده اند، بلكه در كلمات ديگران هم برخي از اينها آمده است؛ اما چقدر با حوصله و با دقت بايد مطالب دنبال شود كه بالاخره "ما" در "ما لا يعلمون" را آيا حكم بگيريم، يا فعل بگيريم و يا اعم از حكم و فعل بگيريم؟ آن وقت، اگر فعل گرفتيم، فعل بالذات بگيريم يا فعل به عنوان حرام؛ اينها احتمالاتي بود كه ايشان در اين روايت ذكر كرد و ما بررسي كرديم و واقعاً اين بايد براي ما درس باشد.

نتيجه بحث در مورد "ما" در حديث رفع

نتيجه بحث همان است كه مرحوم آقاي خويي و مرحوم محقق حائري در درر و امام(رض) اختيار كردند. روان ترين و ساده ترينش اين است كه "ما" در "ما لا يعلمون" را نه فعل مي گريم و نه حكم، بلكه "ما" همان معنای مبهم كلي را دارد. "رفع ما لا يعلمون" يعني "الشيء الذي لا يعلمونه" و جهل اطلاق دارد؛ اسباب جهل مي تواند فقدان نص، تعارض نص و يا اجمال نص باشد كه از اين تعبير مي كنند به شبهه حكميه؛ يا سبب جهل، اشتباه امور خارجيه باشد كه مي شود شبهه موضوعيه. با اين بيان، به خوبي عموميت روايت بر شبهه حكميه و موضوعيه درست مي شود؛ و نيازي به اين تكلفات و احتمالاتي كه ذكر شد - و ما هم الحمد لله آنها را بيان كرديم و فقط يكي باقي ماند - نداريم. ديگر نيازي به اينها نيست.

اين روايت را وقتي اينطور معنا كرديم، وحدت سياق هم محفوظ مي ماند و عموميت روايت نسبت به شبهه حكميه و شبهه موضوعيه ثابت مي شود. اين قسمت بحث در حديث رفع تمام مي شود. ما بحث را به مناسبت ايام اربعين و دهه آخر ماه صفر تعطيل مي كنيم؛ ان شاء الله آقايايي كه اشتغال به تبليغ پيدا مي كنند، طوبي لهم؛ و كساني هم كه اشتغال به تبليغ ندارند، حتماً يك كار علمي، يك بحث و مطالعه ي تحقيقي داشته باشند كه فاصله نشود. ذهن نبايد حتي يك روز هم از مسائل علمي فاصله بگيرد. زياد گفتم كه ذهن اگر يك ساعت از مسائل علمي فاصله بگيرد، مثل اين است كه كنار يك بخاري كه انسان دستش را مي گيرد، گرم است، اما يك مقدار كه فاصله بگيرد آن گرمي را از دست مي دهد؛ ذهن هم چنين است. علم بايد دائماً سراغ ذهن بيايد و ذهن هميشه بايد همراه با علم باشد تا اينكه علم در اعماق جان انسان بنشيند و بتواند نتايج خوبي را به دست بياورد.

وصلّي الله علي سيّدنا محمّد و آله الطاهرين.